

# ادبیات خارجی

## کمدی خدائی

دانت شاعر ایتالیایی - ۲ -

کتاب « کمدی خدائی » چنانکه در شمارهٔ پیش گفتیم شاهکار دانت و بلکه شاهکار ادبیات ایتالیست، بهمین سبب برای اینکه خوانندگان بقریحهٔ بلند و فکر دقیق و سبک استادانهٔ این شاعر بزرگوار بی‌برند، وعده دادیم که در این شماره خلاصه ای از کتاب مزبور را شرح دهیم و صفحه ای چند از مضامین زیبای آنرا ترجمه و نقل کنیم :



دانت مسافرتی بدنیای دیگر می‌کند و چون یکشب را باهول و سرگردانی در جنگلهای تاریک موحش بسربرد، باامدادان بدامنۀ کوهی میرسد و از آنجا سه حیوان آدم خوار بر وی حمله می‌برند و باز بسوی جنگل تاریکش میرانند، ناگاه هیولای انسانی در مقابلش پدیدار میشود و باو نوید میدهد که بخلد برینش رهبری خواهد کرد و در آنجا معشوقهٔ عزیزش « به آتریس » را باو نشان خواهد داد. ولی برای رسیدن بهبهشت و دیدار معشوقه، ناچار باید از دوزخ و برزخ نیز بگذرند... دانت با آن هیولای آدمی که بصورت « ویرژیل » شاعر معروف رومست، بجانب مقصود میشتابد، و با یکدیگر راه تاریک و هولناک دوزخ را پیش میگیرند، و پس از آنکه آتراه صعب را با مشقات و مرارت‌های فراوان پیمودند، و با شیاطین و غولهای بسیار مصادف شدند، بدری سیاه و هراس انگیز میرسند که سطور ذیل بر فراز آن خوانده میشود.... چنانست که گوئی دوزخ مایل نیست کسی از اسرار درویش آگاه شود و میخواهد با غولها و شیاطین مهیب خویش آندو شاعر را بترساند و با آن سطور وحشت انگیز ایشانرا تهدید کند، تا از قصد خود منصرف شوند و از راهی که آمده اند باز گردند...

## کتابخانه دوزخ

« از اینجا بسرای غم و اندوه میروند ،  
 « از اینجا برنج و عذاب ابدی داخل میشوند ،  
 « اینجا خانه کمره‌هان و جایگاه نسل مفقود است !

\*\*\*

« مرا عدل خداوند ایجاد کرد ،  
 « من از قدرت خدائی ظاهر شدم ،  
 « من ساخته عقل کل و عشق نخستینم !

\*\*\*

« پیش از من هر چه ایجاد شد ابدی بود ،  
 « من نیز تا ابد یابدار خواهم ماند ،  
 « ای کسانی که از این در داخل میشوید ، دیگر از آرزوهای خود  
 چشم پیوشید !»

\*\*\*

دالان دوزخ جایگاه تنبلان و مردمانی است که در دنیا بواسطه  
 بی لیاقتی و نداشتن اراده ثابت ، از افعال نیک و زشت هر دو عاری بوده‌اند.  
 این اشخاص چون در زندگانی دنیائی بآسایش میل فراوان داشته‌اند ، در  
 اینجا دقیقه ای آسوده نیستند و دائماً از اثر نیش زنبور های گزنده ، دنبال  
 بیرقی میدوند و به آن نمیرسند ، دانت تفصیل آنرا چنین بیان کرده است:

### دالان دوزخ و عذاب تنبلان

« . . . در آنجا از هر سو آه و زاری بگوش میرسید و ناله‌های  
 جانگداز در آسمان تاریک بی ستاره منعکس میگشت . از آن منظره شوم دهم  
 بی اختیار گریستن آغاز کردم .  
 « از زبانهای مختلف و کلمات درد ناک و فریاد های خشم و غضب و

صدای تصادم اعضاء گناهکاران، در آن فضای تیره سهمناک غوغای عجیبی بر پا بود، چنان مینمود که آن غوغا از گرد بادیست که در صحرای پهناوری سنگ ریزه ها را از هر سو میراند.

« و من که ترس سرا پای وجودم را فرا گرفته بود، گفتم: «استاد عزیز (۱)، این غوغا از کجاست؟ و این مردمانی که چنین از رنج و عذاب فرسوده اند، کیانند؟ -

«گفت: اینست عاقبت شوم آن ارواح نالایقی که در زندگانی خویش از بد و نیک هر دو عاری بوده اند.

«بهشت آنانرا از خود رانده است تا از پاکی و زیبائیش چیزی کاسته نشود، و دوزخ نیز ایشان را بخود راه نمیدهد تا ورودشان موجب افتخار دوزخیان نباشد،

«گفتم: ای استاد عزیز، علت عجز و لابه و فریاد و فغان ایشان چیست؟

«جوابداد: اکنون تو خواهم گفت، اینانرا امید مرگ نیست و زندگانی در اینمکان تیره نیز بر ایشان از مرگ ناگوار تر است. حیات دیگری را طالبند که بدان نخواهند رسید... در دنیا از آنان اثری برجا نمانده است، خداوند هم نظر عدل و رحمت خویش را از آنها دریغ فرمود، ما نیز باید این بیچارگان را فراموش کنیم و چشم از ایشان برداشته راه خود پیش گیریم...»



ویرژیل و دانت چون از آنجا گذشتند، وارد دوزخ میشوند، دانت این مسافرت هولناک را قدم بقدم شرح داده و حال کسانی را که در این راه دیده است، مفصلاً بیان میکند...

(۱) مقصود ویرژیل است.

دوزخ رانه مرتبه است ، مرتبه اول مکان گناهکارانی است از طبقات فلاسفه و شعرا و بزرگان عهد قدیم . در آنجا فی الحقیقه عذابی نیست ، ساکین آن تنها از آنجهت متأثرند که سعادت ابدی را از دست داده اند و بهمین سبب روز گاری با حسرت و اندوه میگذرانند . دانت در آنجا از شعرا ، همر و هراس و اوید و از فلاسفه سقراط و افلاطون و ارسطو و دیوژن را ملاقات کرده است .

از مرتبه دوم بدوزخ حقیقی داخل میشوند ، آنجا محل عذاب کسانیست که عمر خویشرا با عشق بسر برده و لذت زندگانی را از اینراه بر خود حرام کرده اند . تند باد گرانی آنرا در فضای تیره دوزخ سرگردان ساخته است و در آن سرگردانی اشک تلخ میبارند . اینان در زندگانی خویش هوای نفس را بر عقل برتری داده و بدین سبب پیوسته نومیدزیسته اند . اکنون نیز بتند بادی غرنده دچار و از نعمت امید محرومند . . . دانت از جمله ساکنین این مرتبه سمی رامیس ، کله اوپاتر ، هلن و پاریس را نام برده است .

مرتبه سوم جایگاه شکم پرستانست که در منجلابی غوطه ورنند و باران سهمگین شدیدی بر بدن برهنه آنها تازیانههای سخت مینوازد . در مرتبه چهارم دانت با لئیمان و مسرفان مصادف میشود که هر يك سنگهای عظیمی را با سینه خویش میغلطانند و آن سنگها نشانه ثروت بسیاریست که دسته‌ای با نخل و لثامت گرد آورده و دسته دیگر دیوانه وار از آنان ربوده اند . پس از عبور از مرتبه چهارم ، دانت و ویرژیل به مرداب ( استیکس ) Styx - میرسند ، آنجا مکان عقوبت تند خویان و خود خواهانست که در آن مرداب کثیف غوطه ورنند و در نهایت پستی و خواری بسر میبرند . آنجا مرتبه پنجم دوزخ است .

پس از عبور از این مرداب ، دانت و راهنمای او مقابل در مرتبه ششم میرسند و فرستاده خدائی آن در را بروی ایشان می‌گشاید . ناگاه در

برابر آنها قبرستانی پدیدار میشود، که سر تاسر انرا قبور فراوانی فرا گرفته و از هر قبری شعله های آتش زبانه میکشد و آنجا مکان لامذهبان و مشرکین است.

بالجمله دانت و ویرژیل مراتب نهگانه دوزخ را سیر میکنند و در هر مرتبه با طبقه ای از گناهکاران مصادف میشوند، یکجایا خونخواران و ظالمان که در دریای جوشان خون غوطه ورنند. یکجایا متخلفین احکام خدائی و طبیعت و صنایع که بر آنها باران آتش فرو میبارد. یکجایا گمراه کنندگان بشر که غولان و شیاطین بر ایشان نازیباهای آتشین مینوازند. یکجایا متملقین که در گل ولای فرو رفته و با ناخن گوشت بدن را میدرنند و یکجایا غیب گویان دروغی و پیش بینی کنندگان که سر آنان بسوی قفا چرخیده و با آنکه در دنیا ادعای پیش بینی و غیب گوئی داشتند در آنجا جز دنبال خویش را نمینگردند.



عالم برزخ را دانت چون کوهستان عظیمی نشان میدهد که در میان دریای بیکرانی سر بر آسمان کشیده است. بهشت موعود بر فراز آن کوهست و برای و صول بآن باید از مراتب هفتگانه برزخ صعود کرد... در مراتب برزخ گناهکاران از گناهان هفتگانه خویش: خود پسندی، بخل، خشم، تنبلی، حرص و آز، شکم پرستی و شهوت دوستی طلب عفو و پوزش میکنند. دانت در مرتبه اول ارواح خود پسندان را مشاهده میکنند که بر دوششان باری گرانست و از فشار آن آهسته و خمیده راه میروند، در اینجا یک قسمت از کتاب را عیناً نقل میکنیم:



«... گفتم ای استاد، این ارواحی که مینگرم گویا از ارواح آدمیان نیستند و یا اینکه در دیدگان من خللی است؟ گفت: آری، بار گران مکافات چنان پشت آنانرا خم کرده است که چشمان من نیز از تشخیص وجودشان

عجز دارد. بر ایشان نیکو بنکر تا به بینی که چگونه در زیر بار گران خم گشته و از بیچارگی مشت بر سینه خویش میکوبند.

« ای مردمان خود خواه وای تیره روزان بارکش که عقولتان نابیناست. این راهی که باطمینان کامل سیر میکنید، شما را بقهقرا میبرد و گمراه میکند.

« گویا بر شما پوشیده است که ما کرمهای ناچیزی بیش نیستیم و از ایجاد ما مقصود آنست که پروانههای آسمانی (۱) را از خود بوجود آریم و بسوی عدل خدائی پرواز دهیم

« پس در صورتیکه کرمهای ناقص الخلقه ای بیش نیستید، این بلندپروازی و خود ستائی برای چیست؟

در موقعیکه دانت و ویرژیل از مراتب برزخی گذشته و بخلدبرین نزدیک میشوند، ناگهان روح « به آتریس » مشوقه دنیائی دانت ظاهر میشود و ویرژیل نا پدید میگردد. از آنجا دیگر راهنمای دانت « به آتریس » است و درجات بهشتی را بیاری او سیر میکند.

بهشت را بنای بسیار ساده است، مرکز آن زمین و گرد زمین نه آسمان گردنده است، اول آسمان ماه، دوم آسمان عطارد، سوم آسمان زهره، چهارم آسمان خورشید، پنجم آسمان مریخ، ششم آسمان مشتری، هفتم آسمان زحل، هشتم آسمان ستارگان ثابت و نهم آسمان اعلی یا عرش خدائی ...

پس از گذشتن از تمام این آسمانها، بالاخره دانت بدیدار نور خدائی نائل میشود و آنرا چنین وصف کرده است:

« ... روح من از لذت تماشای نور خدائی مبهوت و از خویشتن بیخبر بود و آتش ان لذات دمامم فزونی میگرفت

« نور خدائی چنانست که نمیتوان از آن دیده برداشت و بصور

دیگر نگریست ، زیرا تمام آرزوهای پسندیده ما در آن جمع است و هر چه در آنجا کاملست در خارج از آن ناقص بنظر میرسد ...

« در آن نور خدائی سه دایره از رنگهای مختلف مشاهده کردم که چون قوس و قزح با یکدیگر آمیخته بود ،

« چون در آن دایره ها نیکو نگریستیم ، شبی از صورت آدمی در آن یافتیم و بدین جهت دیدگانم خیره تر گشت ..

« همانطور که مهندسی برای مساحی دایره ای دقیق میشود و پس از دقت بسیار طریق حل مشکل خویشرا نمییابد ، من در برابر نور خدائی حیران بودم و میخواستم بدانم که صورت آدمی چگونه در آن جای گرفته است ؟

« افسوس که بالهای نا توان من ، خارج از حدود خویش پرواز کردن نمیتوانست ...

نصرالله فلسفی

### (گیتی)

گیتی که اولش پر عدم و آخرش فناست  
 در حق او کمان ثبات و بقا خطاست  
 مشکل تر آنکه گر بمثل دور روزگار  
 روزی دو مهلتی دهدت گوئی آن بقاست  
 نی نی که در زمانه تو مخصوص نیستی  
 بر هر که بنگری بهمین درد مبتلاست  
 از سنگ گریه بین و مگو کان ترشح است  
 از کوه ناله بین و میندار کان صداست .

ظہیرالدین فاریابی